

مقایسه منظومه‌های عاشقانه «رابعه و بکتاش» عطار و «سلامان و ابسال» جامی

سوسن بیگری^۱

حسن بساک^۲

چکیده

منظومه تمثیلی «رابعه و بکتاش» از الهی‌نامه عطار نیشابوری، با درون‌مایه عرفانی در ۴۲۱ بیت با مضامین عشق عذری سروده شده است. رابعه با اینکه شاهزاده است، عاشق بکتاش (غلام برادرش حارث) می‌شود. منظومه «سلامان و ابسال» نیز در ۱۰۸۶۰ بیت از هفت‌اورنگ جامی، داستان تمثیلی شرح دلدادگی ابسال (دایه) به سلامان است. در هر دو داستان، دختران شروع‌کننده عشق‌اند. «رابعه» عاشق «بکتاش» و «ابسال» عاشق «سلامان» و عشقشان نسبت به معشوق پایدار و پاک است. هر دو شخصیت از خاندان سلطنتی هستند؛ پدر رابعه، شاه بلخ و پدر سلامان، شاه یونان است و هر دو از درون خانواده به زندگی خود پایان می‌دهند. «رابعه» توسط برادرش از بین می‌رود و «ابسال» خود را در آتش می‌سوزاند. این پژوهش که به روش توصیفی و تحلیل محتوا انجام شد، نشان می‌دهد که مهارت سرایندگان این دو منظومه در توصیف دقیق عشق و همچنین منش شخصیت‌ها، مخاطب را تا پایان داستان تحت تأثیر قرار می‌دهد و با وجود رمزآلود بودن هر دو حکایت، عشقی جذاب و پایدار در سیر داستان روایت می‌شود. مسأله اصلی این پژوهش مقایسه منظومه‌های عاشقانه «رابعه و بکتاش» عطار و «سلامان و ابسال» جامی و بیان تفاوت‌ها و همانندی‌های دو منظومه، تبیین و توصیف دقیق عشق و همچنین منش شخصیت‌ها و تأثیر آن بر مخاطب است و اینکه فضای عاشقانه داستان چگونه در پیشبرد روند داستان مؤثر بوده است؟

واژه‌های کلیدی: رابعه و بکتاش، عطار نیشابوری، سلامان و ابسال، عبدالرحمن جامی، مقایسه.

۱- دانشجوی دکتری ادبیات غنایی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

منظومه‌های غنایی با غزل عاشقانه پیوندی عمیق دارند. بخش کوچکی از سرمایه ارزشمند ما ایرانیان نیز همین منظومه‌ها هستند که اغلب ریشه یونانی، عربی و فارسی دارند؛ نظیر *خمسه* نظامی، هفت اورنگ جامی، *منطق الطیر* و الهی‌نامه عطار. عشق، شالوده و اساس ادبیات غنایی است و بیان هنری تصویرهای احساسی و عاطفی عاشقانه در شعر غنایی، یکی از زیباترین جلوه‌های ادبیات به‌شمار می‌آید: «ادب غنایی اشعار و آثاری است که احساسات و عواطف شخصی و خصوصی را بیان می‌کند. در این نوع شعر، حس نسبت به تخیل اهمیت بیشتری دارد که در واقع خیال‌انگیزی از حس ناشی می‌شود. در ادب غنایی حس بدان معناست که انسان از صور ادراکی متأثر شود و این تأثر انواع مختلفی مانند لذت، غم، شادی و... داشته‌باشد. شعر غنایی فارسی معمولاً عاشقانه است» (تمیم‌داری، ۱۳۷۹: ۱۶۱).

منظومه معروف «رابعه و بکتاش» متعلق به عطار است. از زندگی رابعه به‌جز آنچه در «الهی‌نامه» عطار آمده است، اطلاعی در دست نیست. در قدیمی‌ترین تذکره شعر فارسی یعنی «لباب‌الالباب» آمده است: «رابعه بنت کعب الفزرداری، دختر کعب اگرچه زن بود، اما به فضل بر مردان جهان بخندیدی. فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان، بر نظم تازی قادر و در شعر پارسی به‌غایت ماهر و با غایت ذکا و خاطر و حدت طبع، پیوسته عشق باختی و شاهدبازی کردی. نقل شده است که چون شیخ ابوسعید داستان او را شنید، فرمود من این‌جانب رسیدم و از حال دختر کعب پرسیدم که عارف بوده است یا عاشق؟ گفتند: اشعاری که بر زبان او جاری بود دلیل این است که در عشق مجازی ایجاد این قدر سوز و گداز ممکن نیست» (عوفی، ۱۹۳۰، ج ۲: ۱۶).

امیری صاحب‌تدبیر در شهر بلخ، دختری به‌نام رابعه دارد. وی را به حارث، برادرش می‌سپارد. حارث نیز در بزرگداشت او کوتاهی نمی‌کند و حتی در اغلب کارها با او مشورت می‌کند. حارث، غلامی ترک و زیباروی به‌نام بکتاش دارد که خزانهدار اوست و پیوسته در قصر وی زندگی می‌کند. روزی رابعه او را می‌بیند و دل به وی می‌سپارد. بعد از وقایع بی‌شمار حارث از شنیدن این خبر، خواهر خود را در حمام زندانی کرده و دستور قتل او را می‌دهد. از آن طرف هم، بکتاش به زندگی برادر رابعه پایان می‌دهد و خود نیز، از غم عشق خودکشی می‌کند (اشرف‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۲).

جامی -شاعر و عارف قرن نهم و خاتم‌الشعرا پارسی‌گوی- در کتاب هفت‌اورنگ خود، داستان «سلامان و ابسال» را به نظم درآورده‌است. در واقع این داستان قصه‌ای رمزی است که در قرن سوم هجری به دست حنین بن اسحاق از یونانی به عربی ترجمه شده‌است (روضاتیان، ۱۳۸۸: ۹۸). این داستان رمزی، فلسفی و عاشقانه است و درون‌مایه عرفانی دارد. شهریار در یونان زندگی می‌کند که همسر و فرزند ندارد، ولی از حضور حکیمی دانا و فرزانه بهره می‌برد. حکیم به او می‌گوید که نطفه‌اش را در محلی جز رحم پرورش دهد.

نطفه بی‌شهوَت از صلبش گشاد در محلی جز رحم آرام داد
(ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۴۲۶)

نطفه رشد می‌کند و دایه‌ای جوان و زیبا را برای پرورش او می‌گمارند تا اینکه سلامان (پسر شاه) و ابسال (دایه) با تفاوت سنی بسیار، عاشق هم می‌شوند و با تحمل سختی‌ها، پدر این دو را از هم جدا می‌کند. ابسال در آتش می‌سوزد و حکیم راه چاره می‌جوید و صورت مثالی از ابسال می‌سازد تا تسکین درد سلامان باشد و بعد آن صورت را نابود می‌کند و کم‌کم از زهره سخن به میان می‌آورد تا اینکه سلامان عشق خود را به زهره منتقل می‌کند و در نهایت، با رضایت پدر، پادشاهی به سلامان منتقل می‌شود (اشرف‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۲).

این دو داستان جنبه‌های رمزی و عرفانی زیادی دارند که در جای خود قابل بحث است. اگرچه که در داستان اول، «رابعه و بکتاش» عشق عذری دارند و به هم نمی‌رسند و دختر پادشاه، عاشق غلام می‌شود؛ ولی در «سلامان و ابسال»، دایه عاشق پسر پادشاه می‌شود و سخت او را گرفتار خود می‌کند.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

از آنجایی که عشق، شالوده و اساس ادبیات غنایی است و مهارت سراینده‌گان در بیان دقیق هنری و ارائه تصویرهای ناب عاشقانه یکی از موضوعات مورد توجه در حوزه ادبیات به‌شمار می‌آید؛ مقایسه منظومه‌های عاشقانه «رابعه و بکتاش» عطار و «سلامان و ابسال» جامی و تبیین و توصیف دقیق عشق و همچنین منش شخصیت‌ها و تأثیر آن بر مخاطب، به‌عنوان مسأله اصلی این پژوهش مورد توجه نویسندگان قرار گرفته‌است. همچنین، مقایسه و تطبیق ویژگی‌های داستان‌های هم‌مضمون و تحلیل محتوای آن‌ها و بیان شیوه توصیف عشق در منظومه‌های عاشقانه جامی و عطار و مقایسه کارکردهای ادبی آن دو نیز مورد نظر بوده‌است و اینکه: ۱- شیوه توصیف عشق در

منظومه‌های عاشقانه جامی و عطار در پیشبرد روند داستان چه تأثیری داشته‌است؟ ۲- تفاوت‌ها و شباهت‌های منظومه «رابعه و بکتاش» عطار و «سلامان و ابسال» جامی در شیوه توصیف شخصیت‌های اصلی و فرعی و همچنین، فضای عاشقانه داستان چگونه است؟

۲-۱- روش تحقیق

این پژوهش بر آن است که رویکردهای غنایی دو شاعر بزرگ، یعنی عطار نیشابوری و عبدالرحمن جامی را در سرایش دو داستان «رابعه و بکتاش» و «سلامان و ابسال» با شیوه توصیفی و تحلیل محتوا بیان کند و همچنین، به تبیین ظرافت‌های دو داستان و تحلیل شیوه حکایت‌پردازی در منظومه‌های «رابعه و بکتاش» و «سلامان و ابسال» با رویکرد مقایسه‌ای بپردازد. نویسندگان در این پژوهش، ابتدا جلوه‌های غنایی دو داستان را بیان کرده‌اند و سپس به ذکر تفاوت‌ها و شباهت‌های دو داستان پرداخته‌اند.

۳-۱- پیشینه تحقیق

در باب مقایسه منظومه‌های «رابعه و بکتاش» عطار و «سلامان و ابسال» جامی پیشینه‌ای موجود نیست، ولی پژوهش‌هایی در باب بررسی آثار جامی و عطار انجام گرفته‌است؛ از جمله: طغیانی و آرامیده (۱۳۸۹) در مقاله «تأملی در سلامان و ابسال جامی» که در آن به مقایسه مختصر «سلامان و ابسال»ها و همچنین، مقابله با داستان‌هایی نظیر شاه و کنیزک مثنوی و نیز ریشه‌یابی داستان «سلامان و ابسال» اقدام شده‌است. واحد دوست (۱۳۸۱) به بحث در باب رویکردهای فلسفی، عرفانی و روان‌شناختی «سلامان و ابسال» جامی پرداخته و آن را داستانی تمثیلی دانسته‌است. امین (۱۳۸۲) در مقاله «سلامان و ابسال، اسطوره یونانی در منابع ایرانی» که واژه سلامان را برگرفته از شلمانو (shalmanou) به‌عنوان واژه آرامی (سریانی کهن)، برگرفته از نام خدای سلمان (sulman) یا سلیمان (soloman) دانسته و به نقل روایات یونانی از ترجمه حنین بن اسحاق پرداخته‌است. روضاتیان (۱۳۸۸) در مقاله «رمزگشایی قصه سلامان و ابسال حنین بن اسحاق با توجه به کهن‌الگوهای یونگ» به تبیین رمزهای آن پرداخته و با توجه به اصل داستان که یونانی است، تأثیر اندیشه‌های هندی را در آن محتمل و کهن‌الگوی یونگ را در تحلیل رمزهای این قصه مؤثر دانسته‌است. جعفری (۱۳۹۶) در مقاله‌ای به بیان رمزی عطار نیشابوری در شرح نکات و دقائق عرفانی داستان «رابعه و بکتاش» پرداخته و معتقد است که داستان عارفانه و عاشقانه «رابعه و بکتاش» تماماً تفسیر و تصویر روح است. قدیری یگانه (۱۳۸۹) با مقاله «بررسی دو سبک فکری

نهاده نام حارث شاه او را
یکدی دختر در ایوان بود نیزش
که جد او ملک زاد زمین بود
که چون جان بود شیرین و عزیزش
(همان)

۲-۲- منظومه «سلامان و ابسال»

جامی نیز داستان را با پدر سلامان که شهریاری مقتدر است آغاز می‌کند: «شهریاری بود در یونان زمین ...» این اقتدار و استواری در مطلع داستان خواننده را سخت مجذوب می‌کند تا کنجکاو شود که این اسکندر صاحب تاج و تخت کیست؟ سپس این عظمت را درمی‌یابد که پدر سلامان شهریاری است که در یونان زندگی می‌کند و مثل اسکندر صاحب تاج و تخت و دارای عدل و داد است:

شهریاری بود در یونان زمین
خلق را از عدل و جودش ساخت کار
چون سکندر صاحب تاج و نگین
شد بدان بنیاد ملکش استوار
(جامی، ۱۳۵۵: ۲۵)

شاه، همسری نداشت، در عوض حکیمی فرزانه ندیم وی بود که او را از داشتن همسر منع می‌کرد و بارها و بارها گزینش همسر و گرفتار شهوت زنان شدن را نکوهش کرده بود.

کرد چون دانا حکیم نیک‌خواه
ساخت تدبیری بدانش کاندرا آن
شهوت زن را نکوهش پیش شاه
ماند حیران فکرت دانشوران
نطفه را بی‌شهوت از صلبش گشاد
در محلی جز رحم آرام داد
(همان: ۲۴)

تا اینکه نطفه را در جایی غیر از رحم مادر پرورش می‌دهند و فرزند بی‌عیب متولد می‌شود و چون بدون عیب و سالم به دنیا می‌آید، نامش را سلامان می‌گذارند.

چون زهر عیش سلامت یافتند
از سلامت نام او بشکافتند
(همان)

۳- ساختار عاطفی - اجتماعی دو داستان

۳-۱- منظومه «رابعه و بکتاش»

در هر داستان، فضا و رنگ ارتباط تنگاتنگی با عنصر توصیف دارد؛ زیرا توصیف در داستان به ایجاد حال و هوای خاص توجه دارد و این عنصر «عبارت است از حالت عاطفی‌ای که بر بخشی

از یک اثر ادبی یا سرتاسر آن سایه می‌افکند» (آبرامز، ۱۳۸۴: ۱۹). این فضای عاطفی به‌شدت در داستان «رابعه و بکتاش» خودنمایی می‌کند؛ چون هنگام مرگ کعب فرامی‌رسد، دخترش رابعه را به حارث -پسرش- می‌سپارد که به‌خوبی از وی مراقبت کند و می‌گوید که بسیاری از پادشاهان وی را از من خواستگاری کردند، ولی من راضی نشدم.

بدو سپرد دختر را که زنه‌ار
ز من پی‌ذیرش و تیمار میدار
ز هر وجهی که باید ساخت کارش
بساز و تازه گردان روزگارش
(عطار، ۱۳۹۲: ۳۷۲)

برادر با جان و دل رابعه را بزرگ می‌کند و مثل چشم او را عزیز می‌شمارد.

به‌خوبی و نیاز و نیک‌نامی
چو جان می‌داشت خواهر را گرامی
(همان: ۳۷۳)

حارث - برادر رابعه - غلامی زیبا و خوش‌اندام به‌نام بکتاش داشت که خزانه‌دار او بود. رابعه عاشق بکتاش می‌شود. توصیف عطار از بکتاش یادآور حُسن و زیبایی خیره‌کننده یوسف^(ع) است.

به نام آن ماه‌وش بکتاش بودی
ندانم تا کسی همتاش بودی
مثل بودی به زیبایی جمالش
همه هجران یزک‌دار وصالش
(همان)

۲-۳- منظومه «سلامان و ابرام»

سلامان چون از داشتن مادر محروم بود، او را به دایه‌ای می‌سپارند؛ دایه، بسیار زیبا و نامش «ابسال» است و حدود بیست سال دارد.

چون نبود از شیر مادر بهره‌مند
دایه‌ای کردند بهر او پسند
دلبری در نیکویی ماه تمام
سال او از بیست کم، ابرام نام
(جامی، ۱۳۵۵: ۲۴)

۴- آغاز عشق در دو داستان

۱-۴- منظومه «رابعه و بکتاش»

بکتاش قصری پر از گل‌ها و گیاهان داشت. روزی در ایوان خود نشسته بود که ناگهان رابعه بر بام قصر آمد و چشمش به بکتاش افتاد. چون زیبایی و ملاحظت او را دید، عشقی آتشین در دل او جرقه زد.

دلش عاشق شد و جان متهم گشت
چنان از یک نظر در دام او شد
ز سر تا پا وجود او عدم گشت
که شب خواب و به روز آرام او شد
(عطار، ۱۳۹۲: ۳۷۵)

۲-۴- منظومه «سلامان و ايسال»

دایه با مهربانی فراوان سلامان را به سوی خود جذب و از او به خوبی نگهداری کرد و همین که سلامان به سن بلوغ رسید، پسری بسیار زیبا و دلربا شد که مهرش در دل دایه افتاد؛ ولی ايسال این عشق را پنهان کرد و کوشید تا به هر وسیله او را گرفتار عشق خود کند، به طوری که سلامان بسیار شیفته و دلباخته وی شد.

شاهدی پرعشوه بود ايسال نیز
با سلامان عرض خوبی ساز کرد
کم نه، ز اسباب جمالش هیچ چیز
شیوه جولانگری آغاز کرد
(جامی، ۱۳۵۵: ۲۹)

۵- نقش دایه

۱-۵- منظومه «رابعه و بکتاش»

عشق بکتاش به سرعت در دل رابعه اثر کرد و آنچنان او را تحت تأثیر قرار داد که هر لحظه وجودش را در کنار خود حس می کرد؛ نه شب داشت و نه روز، خوراک او گریه بود، به گونه ای که سلامتیش به خطر افتاده بود و هر روز نحیف تر و نحیف تر می شد.

چنان بیچاره شد آن چاره ساز او
همه شب خون فشان و نوحه گر بود
که می نشناخت سر از پای باز او
چو شمعش هر نفس سوز دگر بود
علی الجمله ز دست رنج و تیمار
چنان ماهی به سالی گشت بیمار
(عطار، ۱۳۹۲: ۳۷۵)

رابعه دایه ای داشت که بسیار دلسوز، کاردان و پرفن بود. با حيله، چاره گری و نرمی پرده شرم از چهره او برافکند تا اینکه دختر داستان عشق خود را بر غلام آشکار ساخت.

درون پرده دختر دایه ای داشت
به صد حیل از آن مه روی درخواست
که در حیلت گری سرمایه ای داشت
که ای دختر چه افتادت بگو راست
نمی آمد مُقَر البتّه آن ماه
مگر آمد زبان بگشاد آنگاه
(همان، ۳۷۶)

آنگاه رابعه راز عشق خود را بر دایه فاش کرد و چاره کار را از او پرسید.

که من بکتاش را دیدم فلان روز به زلف و چهره، جان‌سوز و دل‌افروز
چو سرمستی ربابی داشت در بر من از وی چون ربابی دست بر سر
(همان)

رابعه آنچنان در عشق بکتاش سرگردان و رنجور شد که گویی سال‌هاست او را می‌شناسد.

۲-۵- منظومه «سلامان و ابدال»

در این منظومه دایه میانجی و یاریگر نیست، بلکه عاشق است که می‌داند به واسطه اختلاف سنی و طبقاتی نمی‌تواند به معشوق دست یابد؛ بنابراین با حربه مهر و عطوفت، در دل سلامان برای خود جایی باز می‌کند و او را شیفته خود می‌سازد.

چون سلامان با همه حلم و وقار کرد در وی عشوه ابدال کار
در دل از مژگان او خارش خلید وز کمند زلف او مارش گزید
(جامی، ۱۳۵۵: ۹۲)

۶- نامه (عاشق به معشوق)

۱-۶- منظومه «رابعه و بکتاش»

عشق رازی است که هر کسی که گرفتارش می‌شود، در مقابل آن سر تسلیم فرود می‌آورد. رابعه نیز در این عشق خود را باخته است؛ نامه‌ای خونبار به بکتاش می‌نویسد و دلدادگی خود را در آن آشکار می‌سازد و توسط دایه، نامه را به بکتاش می‌رساند.

الا ای غایب حاضر کجایی به پیش من نه‌ای آخر کجایی
دو چشم روشنایی از تو دارد دلم نیز آشنایی از تو دارد
(عطار، ۱۳۹۲: ۳۷۷)

۲-۶- منظومه «سلامان و ابدال»

در این منظومه اثری از نامه‌نگاری نیست؛ زیرا ابدال و سلامان تفاوت سنی زیادی با هم دارند. ابدال که دایه است، سلامان را در آغوش پرمهرش بزرگ کرده و عاشقانه به او دل بسته است.

۷- تحت تأثیر قرار گرفتن معشوق

۱-۷- منظومه «رابعه و بکتاش»

وقتی دایه نامه را به‌سوی بکتاش بُرد و او را از عشق رابعه باخبر ساخت، با خواندن نامه علاقه شدیدی بین آن دو ایجاد شد.

به یک ساعت دل از دستش برون شد
 مرا اکنون چه باید کرد بی تو
 چو عشق آمد دلش از غصه خون شد
 که نتوان برد چندین درد بی تو
 (همان: ۳۷۸)

آنگاه غلام، با خواندن هر شعری، عشقش به جمال رابعه بیشتر می‌شد.
 غلام آنگه به هر شعری که خواندی
 شدی عاشق‌تر و حیران بماندی
 (همان: ۳۷۹)

یک روز که غلام در منزل حارث بود، دختر را دید و دامن او را گرفت.
 بدیدش ناگهی بکتاش و بشناخت
 که عمری عشق با نقش رخس باخت
 گرفتش دامن دختر برآشف
 برافشاند آستین، آنگه بدو گفت
 چرا در آخرم بیگانه کردی؟
 چو در اول مرا دیوانه کردی
 (همان)

رابعه بسیار ناراحت شد و دست وی را از دامن خود جدا کرد و و بکتاش را به شکایت و گله‌گذاری وادار کرد.

۲-۷- منظومه «سلامان و ابسال»

بعد از اینکه سلامان عاشق ابسال شد، هفته‌ها و ماه‌ها با هم نرد عشق باختند و تمام توجه سلامان به ابسال معطوف گشت.

دید بر رخسار او خال سیاه
 دید جعد بقرارش بر عذار
 شوقش از پرده برون آورد لیک
 گشت از آن خال سیه حالش تباه
 ز آرزوی وصل او شد بقرار
 در درون اندیشه‌ای می‌کرد نیک
 (جامی، ۱۳۵۵: ۳۵)

۸- باخبر شدن اطرافیان

۱-۸- منظومه «رابعه و بکتاش»

نامه‌های زیادی بین عاشق و معشوق توسط دایه رد و بدل شد و هر روز عشق آن دو نسبت به هم افزون‌تر شد. روزی برادر رابعه از عشق خواهرش باخبر شد. در جنگی که بین حارث و سپاهیان رخ داد، بکتاش زخمی شد و بلافاصله رابعه در حالی که صورت خود را پوشانده بود تا شناخته نشود، سوار بر اسب عازم کارزار شد و بکتاش را نجات داد.

چو روزی چند را بکتاش دمساز
ز مجروحی به حال خویش شد باز
به راهی رودکی می‌رفت یک روز
نشسته بود آن دختر دل‌افروز
(عطار، ۱۳۹۲: ۳۸۴)

وقتی حال بکتاش بهتر شد، رودکی (شاعر معروف) روزی از راهی می‌گذشت که رابعه نیز آنجا بود. رودکی هر شعری گفت، رابعه فی‌البداهه پاسخ داد. رودکی این اشعار را به نزد حارث برد. وی بسیار ناراحت شد و منتظر فرصتی بود تا خون بکتاش را بریزد.

چو شد بر رودکی راز آشکارا
از آنجا رفت تا شهر بخارا
مگر شاهانه جشنی بود آن روز
چه می‌گویم بهستی بد دل‌افروز
ز سرمستی زبان بگشاد آنگاه
که شعر دختر کعب‌ست ای شاه
(همان)

۲-۸- منظومه «سلامان و ابدال»

وقتی پادشاه از شدت علاقه پسرش به دایه باخبر شد و دریافت که دیگر سلامان راضی به خدمت به او و حکیم نیست، پدر ناراحت شد و درصدد چاره‌جویی برآمد.

چون سلامان شد حریف ابدال را
صرف وصلش کرده ماه و سال را
بازماند از خدمت شاه و حکیم
هر دو را شد دل ز هجر او دو نیم
چون ز حال او خبر جستند باز
محرم‌ان کردندشان دانای راز
(جامی، ۱۳۵۵: ۳۸)

۹- نصیحت کردن اطرافیان

۱-۹- منظومه «رابعه و بکتاش»

در زمان پادشاهی حارث، مردم نسبت به عشق و عاشقی بدبین بودند و معمولاً سعی می‌کردند یا عاشق نشوند یا اگر شدند، آن را ظاهر نکنند؛ چون به‌شدت در معرض تهمت و آزار اطرافیان قرار می‌گرفتند.

عشق «رابعه و بکتاش»، عشقی عذری بود که فقط به یک دیدار منتهی شد؛ ولی نامه‌های عاشقانه آنان اسباب رسوایی آنان را فراهم ساخت و تعصبات قبیله‌ای سبب شد حارث بلافاصله خواهر خود را در حمام زندانی کند و دستور دهد تا رگ وی را بزنند؛ بنابراین از ترس آبروریزی،

زندگی خواهر توسط برادر پایان پذیرفت. همچنین بکتاش را در چاهی افکند و او را از رسیدن به وصال محروم ساخت.

۲-۹- منظومه «سلامان و ابسال»

پادشاه با ملاحظه عشق و علاقه شدید این دو نسبت به هم، راهی به جز نصیحت ندید و پسرش را از این کار بازداشت و تا جایی که می توانست مانع وصال آنان شد.

شاه با وی گفت کای جان پدر	شمع بزم افروز ایوان پدر
ترک این کردار کن بهر خدای	ورنه خواهم زین غم افتادن ز پای

(جامی، ۱۳۵۵: ۳۸)

بعد از مدتی سلامان تسلیم سخنان پدر شد و در جواب گفت:

گفت شاهها بنده رای توام	خاک پای تخت فرسای توام
بارها با خویش اندیشیده ام	در خلاصی زین بلا پیچیده ام

(همان: ۳۶)

حکیم او را نصیحت کرد و با تأکید بر بی ارزش بودن زیبایی های ظاهری، وی را از مصاحبت با زیبارویان برحذر داشت:

چشم خویش از طلعت شاهد پوش	بیش از این در صحبت شاهد مکوش
---------------------------	------------------------------

(همان: ۳۸)

ولی صحبت پدر و حکیم در دل وی اثر نکرد. گویی آن دو خود را از ملامت فارغ و از بند ایمن می دیدند؛ از این رو قایقی یافتند و به جزیره ای دور گریختند.

از ملامت فارغ و ایمن ز بند	بار خود بر ساحل بحری فکند
کرد پیدا زورقی چون ماه نو	بر کنار بحر اخضر تیزرو

(همان: ۳۸)

۱۰- تحمل سختی ها

۱-۱۰- منظومه «رابعه و بکتاش»

عاشق و معشوق در راه پرخطر عشق، سختی ها و ناملایمات بسیاری را تحمل کردند، ولی هیچ گاه به وصال هم نرسیدند؛ حتی زمانی که با هم نامه نگاری می کردند و به واسطه دایه، نامه ها را به هم می رساندند، یا حتی زمانی که برادر رابعه از عشق آن ها باخبر شده بود، دست از عشق نکشیدند.

۲-۱۰- منظومه «سلامان و ابدال»

پدر سلامان وقتی دید که وی به نصیحت‌ها گوش نمی‌دهد و زمانی که آن دو را در حال عیش و عشرت در جزیره‌ای دور دیده‌بود، در آینه گیتی‌نما با جادو و سحر، کاری کرد که سلامان دیگر نتواند از ابدال بهره بگیرد:

بر سلامان قوت همت گماشت تا ز ابدالش به کلی بازداشت
(جامی، ۱۳۵۵: ۱۱۴)

سلامان از ناحیه پدر و حکیم بسیار دلسرد شده‌بود و در صحرا آتشی برافروخت و هر دو خود را در آتش انداختند.

جمع شد ز آن پشته‌ها کوهی بلند آتشی در پشته و کوه اوفگند
هر دو از دیدار آتش خوش شدند دست هم بگیرفیه در آتش شدند
(همان: ۱۱۹)

جادوگری‌هایی که پادشاه در جام گیتی‌نما کرده‌بود، سبب شد که ابدال در آتش بسوزد؛ اما سلامان سالم از آتش خارج شد و به سوگواری ابدال پرداخت.

سوخت ابدال و سلامان از غمش کرد وقت خویش، وقف ماتمش
گفتم اینک مشکل خود پیش تو چاره‌جویی از عقل دوراندیش تو
(همان: ۱۲۰)

فقدان ابدال، سلامان را سخت افسرده کرده‌بود؛ بنابراین، «پدر راه چاره می‌جوید که چگونه پسرش را از غم هجر ابدال نجات دهد. سپس حکیم راه چاره می‌جوید و صورت مثالی ابدال را درست کرده تا چند ساعتی تسکین درد او باشد» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۴۶۸) و بعد آن تمثال را نابود می‌کند و کم‌کم از «زهره» سخن به میان می‌آورد. به تدریج سلامان از عشق ابدال روی برمی‌گرداند، گویی عشق او به زهره منتقل می‌شود. در واقع، پدر چنان زیبا و با آب‌وتاب از زهره تعریف می‌کند که مهر زهره در دل سلامان می‌افتد و همین امر سبب می‌شود که بعد از مدتی به‌طورکلی عشق ابدال از ذهن سلامان پاک شود.

چون سلامان از غم ابدال رست دل به معشوق همایون‌فال بست
شاه یونان شهریاران را بخواند سرکشان و تاج‌داران را بخواند
(جامی، ۱۳۵۵: ۱۲۹)

۱۱- پایان داستان و مرگ عشاق

۱۱-۱- منظومه «رابعه و بکتاش»

در منظومه «رابعه و بکتاش»، عاشق و معشوق هر دو جان می‌بازند؛ بدین صورت که حارث برادر رابعه، وی را در حمام زندانی می‌کند و دستور می‌دهد دلاک رگ دست وی را ببرد و بدین وسیله رابعه به قتل می‌رسد. بکتاش که در چاه زندانی بود، بعد از چند روز نجات پیدا می‌کند. وی ابتدا به سراغ حارث برادر و قاتل رابعه- می‌رود و سرش را از تن جدا می‌کند. سپس به مزار رابعه می‌رود و دشنه را در جگر خود فرومی‌برد و جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند و به معشوق می‌پیوندد.

به خاک دختر آمد جامه برزد	یکی دشنه گرفت و بر جگر زد
نبودش صبر بر یار یگانه	بدو پیوست و کوه شد فسانه

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۸۷)

۱۱-۲- منظومه «سلامان و ابسال»

در منظومه «سلامان و ابسال»، سلامان توسط حکیم با سحر و جادو نجات پیدا کرد و تسلیم پدر شد؛ ولی ابسال در آتش سوخت؛ بنابراین برخلاف داستان «رابعه و بکتاش»، ابسال در آتش می‌سوزد، ولی سلامان با جادوگری پدر و حکیم از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند:

شد نهانی واقف آن حال بود	همتش بر کشتن ابسال بود
بر مراد خویشتن همت گماشت	سوخت او را و سلامان را گذاشت

(جامی، ۱۳۵۵: ۵۰)

۱۲- منتقل شدن پادشاهی

در منظومه «سلامان و ابسال»، پدر جشنی برپا کرد و در این جشن پادشاهی را به سلامان واگذار کرد:

جشنی آن‌سان ساخت کز شاهنشهان	نیست در طی تواریخ جهان
بود هر لشکرکش و هر لشکری	حاضر آن جشن از هر کشوری
هفت کشور را به وی تسلیم کرد	رسم کشورداریش تعلیم کرد

(همان: ۶۵)

۱۳- تفاوت‌ها در دو داستان

سلامان و ابسال	رابعه و بکتاش
اصل داستان ریشه یونانی دارد.	اصل داستان ریشه عربی دارد.
ابسال، دایه بود.	رابعه، شاهزاده و دختر کعب امیر بلخ بود.
سلامان پسر شاه بود.	بکتاش غلام حارث (برادر رابعه) بود.
پدر سلامان همسر نداشت و نطفه او در خارج از رحم رشد کرد.	رابعه در کودکی پدر و مادر خود را از دست داده بود.
سلامان برای تربیت به دایه سپرده می‌شود.	رابعه بعد از مرگ پدر به برادرش (حارث) سپرده می‌شود.
ابسال خودش را به سلامان عرضه می‌کند.	رابعه پاکدامن است.
ابسال خودش دایه بود.	رابعه ابراز عشقش توسط دایه به بکتاش بود.
ابسال به صورت مستقیم و بدون عشق عذری با سلامان ارتباط برقرار می‌کند.	رابعه توسط نامه (عشق پنهانی) با بکتاش رابطه دارد.
عشق ابسال ناپاک است.	عشق رابعه پاک است.
نصیحت پدر، برای دست برداشتن از عشق.	هیچ نصیحتی وجود ندارد و حارث همین که باخبر می‌شود، خواهر خود را مجازات می‌کند.
سلامان و ابسال، به هم می‌رسند.	رابعه و بکتاش، در نهایت به هم نمی‌رسند.
ابسال توسط خودشان در آتش سوخته می‌شود.	رابعه توسط برادر در حمام کشته می‌شود.
در این داستان عشق حاشیه‌ای (عشق به زهره) وجود دارد.	در این داستان عشق حاشیه‌ای وجود ندارد.
سلامان بعد از مرگ ابسال به زهره عشق می‌ورزد.	بکتاش در راه عشق خودکشی می‌کند.
سلامان نهایت بی‌وفایی را در عشق به کار می‌برد.	بکتاش بسیار در عشق پابرجا و وفادار است.
سلامان پیروز و سربلند توسط پدر به پادشاهی می‌رسد، ولی ابسال در راه عشق جان می‌دهد.	هر دو به خاطر عشق کشته می‌شوند.

۱۴- شباهت‌ها در دو داستان

رابعه و بکتاش	سلامان و ابسال
پدر رابعه شاه بلخ است.	پدر سلامان شاه یونان است.
رابعه عاشق بکتاش می‌شود.	ابسال عاشق سلامان می‌شود.
رابعه بسیار زیباست.	ابسال بسیار زیباست.
رابعه در راه عشق جان می‌بازد.	ابسال در راه عشق جان می‌دهد.
رابعه به عشق وفادار است.	ابسال به عشق وفادار است.
رابعه توسط برادرش از بین می‌رود.	ابسال خود را در آتش می‌سوزاند.

۱۵- نتیجه

«سلامان و ابسال» داستانی رمزی و تمثیلی است که وارد ادبیات عرفانی ایران شده است. منظور از پادشاه در این داستان، عقل اول است که تدبیر همه امور هستی به عهده اوست. سلامان بی‌واسطه تن و بیرون از رحم و بدون آمیزش، پای در این عالم می‌گذارد و حکیم که همان فیض رحمانی است، او را به وجود می‌آورد. منظور از ابسال نیز، تن شهوت‌پرست است. روح و تن به هم متعلق هستند و بارها در بند هم گرفتار می‌شوند. جامی «دریا» را نمادی از شهوت‌های حیوانی می‌داند. «زهره» نیز سمبل تعالی و کمال است.

داستان «رابعه و بکتاش» عطار، حکایت عشقی پاک، تمثیلی و رمزآلود است. «رابعه» قهرمان اصلی این داستان که دختری عاشق و دل‌باخته است، نمادی از روح و معشوق او «بکتاش»، رمزی از نفس آدمی است. در مجموع می‌توان گفت که عطار از آغاز تا پایان این داستان، به توصیف مراحل رستگاری روح - رابعه - و تکامل نفس - بکتاش - پرداخته است.

از مقایسه توصیف حالات عشق در منظومه‌های عاشقانه «رابعه و بکتاش» عطار و «سلامان و ابسال» جامی و با توجه به رمزآلود بودن هر دو داستان می‌توان دریافت که دست‌یافتن به کمالات روحی و چشم‌پوشی از تمایلات شهوانی - با وجود دشواری‌های بسیار - میسر است. در روند داستان درمی‌یابیم که توصیفات با عشق زمینی شروع می‌شود و با مشکلات آن مانند هجران و فراق و اینار استمرار می‌یابد؛ ولی در هر دو داستان، شیوه توصیف عشق کاملاً با جنبه‌های رمزی و تمثیلی آن به عنوان عشقی پاک و آسمانی و نشانه‌های آن مانند فراق، جدایی، حرمان، دوری از آلودگی و بالاخره مرگ عاشق و معشوق یا یکی از عشاق، خاتمه پیدا می‌کند.

در این دو داستان شباهت‌های زیادی وجود دارد: پدر هر دو شخصیت، شاهزاده بودند؛ یکی پادشاه بلخ و دیگری پادشاه یونان. رابعه و اقبال هر دو به عشق وفادارند. رابعه توسط برادرش از بین می‌رود و اقبال خود را در آتش می‌سوزاند. همچنین تفاوت‌هایی نیز مشاهده می‌شود؛ از جمله اینکه «رابعه و بکتاش» به وصال هم نمی‌رسند. در داستان رابعه عشق حاشیه‌ای وجود ندارد؛ ولی در داستان سلامان این نوع عشق وجود دارد. همچنین، قضاوت‌های نادرست، جاسوسی و خبرچینی دوست بکتاش باعث می‌شود که نامه‌های آن دو به دست برادر بیفتند و خشم جایگزین محبت برادری شود.

۱۶- منابع

- ۱- آبرامز، مایر هوارد، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان مرادآبادی، با مقدمه میرجلال‌الدین کزازی، تهران: رهنما، ۱۳۸۴.
- ۲- اشرف‌زاده، رضا، حکایت رابعه: شرح احوال و اشعار و قصه عشق او با بکتاش از الهی‌نامه عطار، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۳- امین، سید حسن، سلامان و اقبال: اسطوره‌ای یونانی در منابع ایرانی، مجله ایران‌شناسی، شماره ۶۰، صص ۷۴۷-۷۳۵، تهران: تیر ۱۳۸۲.
- ۴- بساک، حسن، مقایسه خسرو و شیرین نظامی با وامق و عذرای میرزا محمدصادق نامی، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال چهاردهم، شماره ۲۶، صص ۴۰-۲۷، زاهدان: بهار و تابستان ۱۳۹۵.
- ۵- تمیم‌داری، احمد، کتاب ایران (تاریخ ادب پارسی، مکتب‌ها، دوره‌ها، سبک‌ها و انواع ادبی)، تهران: الهدی، ۱۳۷۹.
- ۶- جامی، عبدالرحمن‌بن‌احمد، سلامان و اقبال جامی، بمبئی: شرف‌الدین الکتبی و اولاد، ۱۳۵۵.
- ۷- جعفری ناهید، بیان رمزی عطار نیشابوری در شرح نکات و دقائق عرفانی داستان «رابعه و بکتاش»، مجله عرفان اسلامی، دوره ۱۳، شماره ۵۲، صص ۲۵۷-۲۳۷، زنجان: تابستان ۱۳۹۶.
- ۸- ذوالفقاری، حسن، یکصد منظومه عاشقانه، چاپ دوم، تهران: چرخ، ۱۳۹۴.

- ۹- رضایی اردانی، فضل‌الله، نقد تحلیلی- تطبیقی منظومه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی گنجوی، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، دوره ۶، شماره ۱۱، صص ۸۷-۱۱۲، زاهدان: پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
- ۱۰- روضاتیان، سیده مریم، رمزگشایی قصه «سلامان و ابدال» حنین بن اسحاق با توجه به کهن‌الگوهای یونگ، نشریه فنون ادبی دانشگاه اصفهان، شماره ۱، صص ۹۷-۱۰۶، اصفهان: پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
- ۱۱- طغیانی، اسحاق؛ آرامیده، لیلا، تأملی در «سلامان و ابدال» جامی، مجله اندیشه‌های ادبی، دوره ۲، شماره ۳، صص ۸۷-۱۰۳، اراک: بهار ۱۳۸۹.
- ۱۲- عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم، الهی‌نامه، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران: سخن، ۱۳۹۲.
- ۱۳- عوفی، سدیدالدین محمد، لب‌الالباب، ج ۲، بی‌جا: لیدن، ۱۹۳۰م.
- ۱۴- قدیری یگانه، شبنم، بررسی دو سبک فکری در حکایت «رابعه و بکتاش»، نشریه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره ۴، صص ۱۶۶-۱۴۳، تهران: زمستان ۱۳۸۹.
- ۱۵- واحد دوست، مهوش، رویکردهای فلسفی، عرفانی و روان‌شناختی «سلامان و ابدال» جامی، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، دوره ۳۵، شماره ۴-۳، صص ۴۷۱-۴۵۹، مشهد: پاییز و زمستان ۱۳۸۱.